

کتاب حاجی بابا

داستان نخستین محصلین ایرانی در فرنگ*

۱- مقدمه

کتاب معروف «سرگذشت حاجی بابای اصفهانی» تألیف جیمز موریه انگلیسی را که به فارسی بسیار شیرینی ترجمه و مکرر نیز چاپ شده است کمتر کسی است که نخوانده و از هنرنمایی مؤلف و مترجم ایرانی آن در ساختن و پرداختن این داستان لذت نبرده باشد، اما کمتر کسی هم هست که مؤلف آن داستان یعنی جیمز موریه را درست بشناسد و قصد و غرض او را در انشاء این کتاب و سوابق کار او را در اقدام به تألیف چنین کتابی بداند.

ما در این مقاله سعی می‌کنیم تا آنجا که وسایل در دست ما بوده این موضوع مهم و دلکش را روشن کنیم. اگرچه شاید این مقاله به نظر بعضی از خوانندگان گرامی طویل بیاید ولی چون معرفی مؤلف کتاب حاجی بابا و حوادثی که محرک او در پرداختن این داستان شده بدون ذکر مقدماتی چنان که باید کامل نمی‌شود ما مخصوصاً در این بحث راه تطویل رفته‌ایم به‌خصوص که این مقدمات خود برای روشن شدن یک قسمت از تاریخ تمدن جدید در ایران متضمن فواید دیگری است.

*. مجله یادگار، شماره ۵، صص ۲۸-۵۰.

۲- فرستادن محصل و صنعتگر به خارجه

از اواسط سلطنت فتحعلی شاه به علت ازدیاد روابط ایران با ممالک متمدنه اروپایی و کثرت آمدورفت اروپائیان به ایران آشنایی مردم این کشور با اصول جدید تمدن اروپایی که در عهد صفویه و نادرشاه و کریمخان هم مقدمات آن شروع شده بود رو به ازدیاد نهاد. و تجار اروپایی که به ایران می آمدند در این کار دخالت بسیار داشتند و ارامنه ایران و عثمانی و قفقازیه هم که سالها در ممالک اروپایی مانده و به آموختن چند زبان موفق شده به بسط دامنه انتشار پاره‌ای از اصول تمدن جدید اروپایی در ایران کمک می کردند و عده قلیلی از تجار و مسافرین ایرانی هم که تصادفاً هندوستان یا بعضی از ممالک فرنگ را دیده به وطن خود برگشته بودند و مشاهدات خود را برای مردم نقل می کردند در این مرحله بی دخالت نیستند. اما هیچ کدام از این کیفیات امری نبود که انتشار تمدن اروپایی و وسایل عملی و مادی آن را چنانکه باید در ایران منتشر سازد، چه این کار علاوه بر وجود تعصب جاهلانۀ عامه و مخالفت‌های غرض آمیز و بی خبرانه روحانیون با آن، قدرت حکومتی و مالی می خواست و بدون تشویق و نشان دادن فواید آن از راه عمل به مردم امکان پذیر نبود و این راه صعب راهی بود که قدم اول آن را در تبریز عباس میرزا نایب السلطنه و وزیر زیرک و با کفایت او میرزا بزرگ قائم مقام اول برداشتند.

عباس میرزای نایب السلطنه در محرم سال ۱۲۱۴ به سرکوبی یاغیان ایالت آذربایجان و اقامت در تبریز به این شهر وارد گردید. وزارت او با میرزا عیسی فراهانی مشهور به میرزا بزرگ بود و چون او همچنان که عباس میرزا در آذربایجان قائم مقام پدر بود در شغل وزارت از میرزا محمد شفیع مازندرانی

صدراعظم فتحعلی‌شاه در این ایالت نیابت می‌کرد او را قائم‌مقام صدر دولت می‌خواندند و علت اشتهار یافتن او به قائم‌مقام نیز همین است. سال بعد از ورود عباس‌میرزا به تبریز روس‌ها گرجستان را به خاک خود ملحق ساختند و در ۱۲۱۸ تمام ماوراء قفقازیه را تا حدود رود ارس گرفتند و چون این ولایات همیشه ضمیمه ایران بود فتحعلی‌شاه عباس‌میرزا را به پس گرفتن آن ولایات مأمور ساخت و دوره اول جنگ‌های ایران و روس که از ۱۲۱۸ تا ۱۲۲۸ طول کشیده شروع شد.

در طی این جنگ‌ها عباس‌میرزا و میرزا بزرگ به‌زودی دریافتند که با وسایل ساده و ناقص از کارافاده‌ای که ایشان در اختیار دارند نمی‌توانند از عهده توپ و تفنگ و نظام روسیه و وسایل دیگری که در دسترس آن طایفه است برآیند و برای مقابله با ایشان جز اخذ همان وسایل و اقتباس همان نظام چاره‌ای دیگر نیست به همین جهت باوجود عدم معرفت کامل به احوال اروپا و تمدن اروپایی و نداشتن خبره و متخصص و روابط و مترجم تا آنجا که می‌توانستند کوشیدند. آمدن هیأت نمایندگان نظامی فرانسه به ریاست ژنرال گاردان و هیأت نمایندگان انگلیس به سرپرستی جان ملکم و آوردن یک عده خبره نظامی و فنی و معلم تاحدی این کار را آسان کرد و موجب ظهور نهضتی در کار نظام لشکری و توجه به تمدن اروپایی گردید. از جمله کارهایی که در این ضمن به تشویق عباس‌میرزا و میرزا بزرگ قائم‌مقام صورت گرفت فرستادن یک عده محصل و کارگر و صنعت‌آموز بود به ممالک خارجه برای آموختن رموز کار تمدن اروپایی و یاد گرفتن زبان آنها و فرا گرفتن علوم و فنونی که به کار نظام و ترقی صنعت و غیره بیاید.

تا آنجا که اطلاع داریم اول اقداماتی که در این باب شده در سال ۱۲۲۶ هجری بوده است. در این سال وزیر مختار انگلیس سر هر فرد جونس^(۱) که در دوم ذی‌الحجه ۱۲۲۳ به طهران آمده و مأموریت خود را انجام داده بود و به انگلیس برمی‌گشت دو تن از جوانان ایرانی را برای تحصیل با خود به انگلیس آورد.

«این دو جوان ظاهراً در ماه سپتامبر یا اکتبر آن سال (رمضان یا شوال ۱۲۲۶) به لندن رسیدند. یکی از آنها که سنش بیشتر بوده موسوم بود به کاظم و پسر نقاشباشی شاهزاده عباس‌میرزا بود و برای تحصیل نقاشی به انگلیس آمده بود و دومی میرزا حاجی بابا (افشار) پسر یکی از صاحب‌منصبان عباس‌میرزا بوده و برای تحصیل علم طب و شیمی آمده بوده است. جوان اولی یعنی کاظم پس از هجده ماه توقف در انگلیس در ۲۵ مارس سنه ۱۸۱۳ مسیحی^(۲) به مرض سل مرد و کاغذی از حاجی بابا به زبان انگلیسی و به خط خود او در آرشیو وزارت خارجه انگلیس است که در باب ساختن سنگ قبری برای قبر رفیق خود کاظم به وزارت خارجه نوشته و انگلیسی خوب و فصیحی است. این کاغذ را به تاریخ ۱۲ مه ۱۸۱۴ مسیحی^(۳) نوشته و پس از یادآوری در لزوم ساختن سنگ قبر که وعده داده شده بود (یا در نظر بوده) ساخته شود حاجی بابا تأکید می‌کند و می‌گوید این فقره باعث خوشنودی والدین کاظم خواهد شد و ضمناً صورت کتیبه‌ای به انگلیسی می‌نویسد که بهتر است روی سنگ قبر نقش شود و در آن کتیبه احترامات آخری خود را به دوست خود تقدیم می‌کند و اسم خود حاجی بابا را در آن صورت کتیبه می‌نویسد، این دو جوان ظاهراً با همان لباس ایرانی در انگلیس زندگی می‌کردند و به مدرسه می‌رفتند. کاظم استعداد فوق‌العاده بروز داد

و او را پیش بزرگترین اساتید نقاشی در انگلیس فرستادند ولی افسوس که عمر نکرد. از عجایب امور آن است که ماژور سوزرلند^(۴) که مواظب و سرپرست آنها بوده در مراسله‌ای که به تاریخ ۱۶ ژوئیه ۱۸۱۲ می‌نویسد می‌گوید جای تأسف است که آن دو جوان نوشتن و خواندن فارسی را نمی‌دانند و این فقره^(۵) موجب آن است که انگلیسی را هم به اشکال بیاموزند.

مخارج این دو جوان سه ماه به سه ماه قلمداد شده بود و در حدود ۳۲۷ تا ۳۰۳ لیره است. به اختلاف (لیره انگلیسی معادل یازده قران و کسری بوده است) و تفصیل مخارج ثبت شده که محض اختصار از نوشتن آنها صرف نظر می‌کنیم^(۶).

۳- حاجی بابا

در سفرنامه میرزا صالح شیرازی که در ۲۹ شوال ۱۲۳۰ به لندن رسیده و عنقریب از او به تفصیل گفتگو خواهیم کرد مؤلف چنین می‌نویسد:

«روز سه‌شنبه سیزدهم ذی‌قعدة ... آقا حاجی بابا افشار را که مدت پنج سال بود در این ولا حسب‌الأمر قدرجاه نواب والا روحی فداه (یعنی عباس میرزا) به طلب تحصیل آمده بود دیدم ملبس به لباس انگریز و با او صحبت داشتیم شب هم در آنجا مانده».

باز در محل دیگر از سفرنامه خود می‌نویسد:

«الیوم که روز ششم ذی‌حجة الحرام است به دیدن قولونل خان رفتم و سؤال نمودم که آیا جوابی از دفتر خود شنیده است؟ جواب گفت: مطلقاً جوابی به او نداده‌اند. گفتم مرا چه لازم است بکنم؟ گفت در منزل خود آرام گرفته تا جوابی از دولت انگریز برسد. مراجعت از منزل او آقا حاجی بابا را

دیدم به من گفت اگر صلاح دانی مادامی که از دولت انگریز حکمی برسد و ترا اذن دهند که داخل به مدرسه‌ای از مدارس شوی باید درس بخوانی، من منزلی در حوالی خانه خود گرفته و معلم خود را دیده اجرتی به او داده قبول کردم».

میرزا صالح شیرازی در تمام مدتی که در انگلیس بوده (سه سال و نه ماه و بیست روز) همواره با حاجی بابای افشار حشر داشته و مکرر در سفرنامه خود از او ذکر می‌کند.

در غره شوال ۱۲۳۴ که میرزا صالح با سه تن دیگر از محصلین ایرانی که بعد از ایشان صحبت خواهیم داشت به عزم ایران سوار کشتی شد. حاجی بابا که تحصیلات خود را تمام کرده بود با این جماعت عازم ایران گردید، میرزا صالح در سفرنامه خود در موقعی که به جبل طارق رسیده بودند می‌نویسد که:

چون وضع غذا و روشنایی ایشان در کشتی بد بود «آقا حاجی بابا کپتین کشتی را طلبیده به او گفت کارگذاران دولت انگلیس ما را به همراه تو کرده و طی ننموده‌اند که خوراک ما را به‌خوبی دهی اگر به اینگونه رفتار کنی. حال ما زوری به تو نداریم. البته به محض ورود مالتا شرحی به دولت انگریز نوشته شکایت تو را خواهیم کرد. اگر وضع رفتارت تفاوت کرد مطلقاً شکایتی نخواهیم کرد.

اگرچه علی‌الظاهر کپتین مزبور اظهار بی‌پروایی نمود و گفت من مطلقاً از کسی خوف ندارم لیکن بعد از گفتگوی آقا حاجی بابا فوراً رفتار را تفاوت داده بهتر از اول در خدمتگذاری کوشید».

اما در طی راه حاجی بابا غالباً به طبابت و پرستاری از همراهان خود که

در کشتی گرفتار ناخوشی می‌شدند اشتغال داشته تا آنکه در سوم محرم ۱۲۳۵ قدم به خاک عثمانی در آسیا می‌گذارند، میرزا صالح می‌نویسد که:

«در ازمیت مصطفی آقا نوکر من نزدیک به بنده آمده مذکور ساخت که در اسلامبول شهرتی پیچیده بود که نواب محمدعلی میرزا سپاهی از رکابی خود بر سر بغداد فرستاده است و فیما بین دولت علیه ایران و روم نزاع است، مرا به خاطر رسید که شما را به کلی خارج از این نزاع کنم، در اسکودار شهرت دادم که شما از پی شغلی به انگلند رفته در مراجعت از آنجا اولیای دولت عثمانی شما را به همراه دو نفر کرده که صحیحاً سالمأً به دست دولت ایران سپرده برگردیم و نیز شهرت دادیم که شما مطلقاً ترکی نمی‌دانید، آقا علی نام تبریزی ملبس به لباس عربی را دولت عثمانی مترجم به شما داده است لیکن آقا علی مذکور از راه سادگی به هرجا می‌رسد می‌گوید که این حضرت ایلچی هستند و من صندوقدار آنها هستم و مرا دروغگو درآورده قطع نظر از آن شما با هر کس بدون واسطه آقا علی حرف می‌زنید و مردم حرف مرا از این پس قبول نمی‌کنند که می‌گویم شما زبان نمی‌فهمید، طرفه این است که میرزا فرج‌الله وقایع‌نگار به محض اینکه ما را از سر خود باز کند به ما می‌گفت که در عرض راه همه‌جا مهمانخانه‌ها هست مثل راه روس و انگلند و ما هم سررشته نداشتیم. مطلقاً تدارک راه ندیده‌ایم حتی جام آب‌خور و سفره نانی به همراه نداشتیم. با این بی‌اوضاعی شهرت ایلچی‌گری کردن در نظر بنده ریشخند محض آمد، مصطفی آقا چون مرد زیرک کارآمد درستی بود گفت در نظر مردم چنین جلوه نموده است که فیما بین دولتین ایران و روم نزاع در این معنی خلاف عقل است که در این وقت بدون شات و شوت و چور و گذر کردن(؟) اقلاً در نظر مردم عظمی داشته و چاپارخانه‌ها را نیز خوفی در دل پیدا شده اسب‌ها را زود دهند به این بی‌اوضاعی شما نمی‌توانید که شهرت ایلچی‌گری دهید، دیشب خیالی کرده‌ام که آقا حاجی بابا لباس انگریزی پوشیده از این پس من چنین شهرت می‌دهم

که این شخص طبیعی است انگریزی و شما سه نفر را دولت علیه ایران پی تحصیل کمال به انگلستان فرستاده بعد از اتمام تحصیل دولت انگریز طبیب مزبور را به همراه شما کرده است که شما را به دولت ایران سپارد و هنگامی که به اسلامبول رسیدید طبیب مزبور به دولت عثمانی این مراتب را اظهار کرده و دولت عثمانی، مصطفی آقا را با یک نفر تاتار دیگر به همراه طبیب مزبور با رقم سلطانی روانه کرده است که شما را به سلامت به ایران رساند، بعد از این گفتگو بنده را از فکر او خوش آمده آقا حاجی بابا را دیده و او را راضی کرده که لباس انگریزی بپوشد ... و از آن پس آقا حاجی بابا با لباس انگریزی در پیش دیگران به عقب سوار اسب شده، از این پس آقای حاجی بابا مسمی به حکیم صاحب گردید.»

حاجی بابا و همراهان به این ترتیب در صفر یا ربیع الاول ۱۲۳۵ به تبریز رسیده و هرکدام از طرف دستگاه ولیعهد به شغلی منصوب شده‌اند.

در ایام تحصیل در انگلیس حاجی بابا بسیار ساعی و همواره در طلب علم شایق بوده و قسمتی از تحصیلات خود را در دارالفنون مشهور اکسفورد به انجام رسانده و پیوسته با رجال انگلیس که در ایران مأموریت یافته بودند مانند سر جان ملکم و سر گور اوزلی مربوط بود. از مخلفات حاجی بابا دو کتاب مانده است که او را دو نفر از مشاهیر انگلیس به او هدیه داده و پشت آنها به خط خود مزین کرده‌اند. یکی ترجمه انگلیسی یکی از کتب زمین‌شناسی ژرژ کوویه^(۷) عالم فرانسوی است که آن را ویلیام بوکلند^(۸) (۱۸۵۶-۱۷۸۴) معلم زمین‌شناسی دارالفنون اکسفورد در تاریخ ۱۲ ژون ۱۸۱۵ میلادی به حاجی بابا یادگار داده و آن کتاب به شرح مراسله‌ای که آقای رضا تابش به آقای تقی زاده نوشته‌اند در طهران به دست ایشان افتاده بود. دیگری کتابی است در اشعار و ادبیات از سر

جان ملکم معروف که او آن را در ۱۸۱۴ به حاجی بابا هدیه داده و آن کتاب در لندن است^(۹).

حاجی بابا بعد از مراجعت به ایران سمت حکیم‌باشی را در دستگاه عباس میرزا پیدا کرد و ظاهراً در تمام مدتی که بین برگشتن او و مرگ عباس میرزا فاصله است (از اوایل ۱۲۳۵ تا جمادی‌الآخری ۱۲۴۹) همه وقت همین مقام را در خدمت ولیعهد داشته و در سفر خراسان عباس‌میرزا که در همان سفر هم مشارالیه مرد، حاجی بابا یعنی میرزا بابا حکیم‌باشی پیش او به سمت نیابت دکتر کارمک^(۱۰) انگلیسی می‌زیست فقط ولیعهد چند ماه قبل از مرگ خود یعنی در سال ۱۲۴۸ او را به معیت محمدحسین‌خان زنگنه مأمور سفارت روس و انگلیس نمود (ظاهراً برای مذاکره و قراری در باب کرور آخر از غرامات معاهده ترکمانچای که هنوز پرداخته نشده بود^(۱۱)) و ایشان به تبریز رفتند تا تهیه کار سفر را ببینند^(۱۲) ولی این سفارت به علت مرگ ولیعهد صورت نگرفت و قرار شد که حاجی میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی که شرح حال او عنقریب بیاید به این مأموریت برود ولی حرکت او نیز به سبب مردن فتاح‌علی‌شاه موقوف ماند.

اینک سواد مراسله‌ای را که بلافاصله پس از مرگ ولیعهد در خراسان میرزا محمدخان امیرنظام زنگنه از تبریز به میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام که در این تاریخ در خراسان بوده نوشته است و در آن از این مأموریت گفتگو می‌کند ذیلاً نقل می‌کنیم:

«قبله‌گاه پیشتر مراتب تأخیر و تعویق عزیمت روانه شدن عالیجنابان محمدحسین‌خان و میرزا بابای حکیم‌باشی را عرض کرده‌ام. حاجت شرح و بسط مجدد نیست. این روزها مذکور شد که در عوض عالیجهان مشارالیهما مقرب‌الخاقان میرزا ابوالحسن‌خان وزیر دول خارجه حسب‌الامر شهریاری

مأمور به سفارت روس و انگلیس است و اول از راه اسلامبول به لندن می‌رود بعد از اتمام لوازم سفارت آنجا از راه دریا به پترزبورگ خواهد آمد. اول چون تحریری نبود باور نکرد بعد که عالیجاه میرزا الکسندر از دارالخلافه مراجعت کرده وارد شد جناب آصف‌الدوله صراحةً حکم سرکار اقدس همایون شاهنشاهی را مرقوم داشته که صورت تحف و هدایایی که حضرت مرحوم مغفور علیین آرامگاه رضوان جایگاه شاهنشاه رسانده تغییر و تبدیلی لازم باشد بفرمایند که با میرزا ابوالحسن‌خان ارسال شود و وجه خرجی که برای عالیجاهان مشارالیهما سرانجام شده در یک جا نگاه دارد تا حکم برسد. مخلص از این حکم متعجب مانده هرچند تابه‌حال جوابی خدمت معزیه‌الیه عرض نکرده اما معلوم است که بی‌حکم شاهزاده اعظم (یعنی محمدمیرزا ولیعهد) روحی فداه و صوابدید سرکار عالی به مخلص صورت یا وجهی به کسی نخواهد داد زیادہ چه نویسد»^(۱۳).

بعد از مرگ عباس میرزا حاجی بابا حکیم‌باشی محمدمیرزای ولیعهد شد و در ۱۲۵۱ سال دوم سلطنت محمدشاه به همین سمت در طهران بود، استوارت^(۱۴) منشی مستر الس^(۱۵) وزیر مختار انگلیس که در همین سال به طهران آمده و حاجی بابا را ملاقات کرده در باب او چنین می‌نویسد:

«در جزء ایرانیانی که به دیدن ما آمدند یکی نیز میرزا بابا حکیم‌باشی بود که در لندن تحصیل کرده و انگلیسی را به کمال درستی تلفظ می‌کند. میرزا بابا فوق‌العاده نسبت به موریه (یعنی مؤلف کتاب حاجی بابا) خشمناک است که چرا در کتاب حاجی بابا به جسارت نام او را اختیار کرده و بر آداب ایرانی تاخته است»^(۱۶).

میرزا بابای حکیم‌باشی برادری نیز داشته است که در روسیه تحصیل علم معدن کرده بود^(۱۷).

از بعد از تاریخ ۱۲۵۴ از احوال حاجی میرزا بابا حکیم‌باشی افشار اطلاعاتی به دست نداریم و نمی‌دانیم که در چه تاریخی فوت کرده است. قدر مسلم اینکه او تا اواخر سال ۱۲۵۴ هنوز طیب محمدشاه بوده و سولتیکف روسی که در این سال در ایران بوده در آخر این سال او را در طهران ملاقات کرده و به توسط او به حضور محمدشاه بار یافته است^(۱۸).

۴- جیمز موریه (۱۲۶۵-۱۱۹۴)

پس از آنکه احوال میرزا حاجی بابای افشار حکیم‌باشی را تا آنجا که میسر بود از منابع مختلفه گرد آوردیم و روشن شد که این مرد که و چه کاره بوده است بی‌مناسبت نیست که راجع به جیمز موریه مؤلف کتاب مشهور «حاجی بابا» هم که مؤلف آن نام این مرد را از راه بدنفسی بر کتاب خود گذاشته شمه‌ای بحث کنیم تا بعد از آنکه از هیئت دوم محصلین ایرانی که به لندن رفته‌اند گفتگو کردیم در باب کتاب حاجی بابا هم آنچه گفتنی است به رشته تحریر بیاوریم.

جیمز موریه^(۱۹) که به سال ۱۷۸۰ میلادی مطابق ۱۱۹۴ در شهر از میر تولد یافته و اجداد او اصلاً فرانسوی بوده‌اند پس از قبول تبعیت انگلیس به سمت قونسول آن دولت در اسلامبول مقیم شده و در آنجا به آداب شرقی و زبان‌های ترکی و فارسی آشنایی پیدا کرده است.

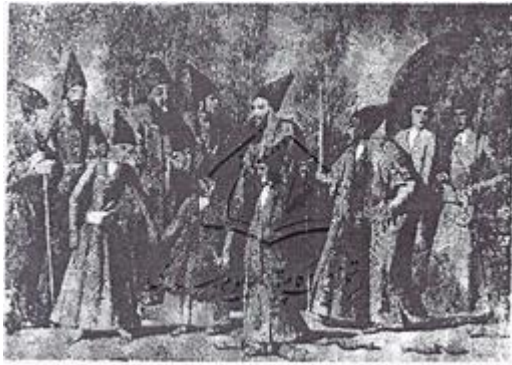
در سال ۱۸۰۸ میلادی مطابق ۱۲۲۳ هجری که سر هر فرد جونس به مأموریت سفارت فوق‌العاده عازم ایران گردید موریه هم به عنوان منشی این

سفارت به طهران آمد. سر هر فرد جونس و همراهان او در ۲۸ ذی‌الحجه ۱۲۲۲ به پایتخت ایران وارد شدند.

پس از مذاکراتی که مابین سفیر فوق‌العاده انگلیس و فتحعلی‌شاه شد و معاهده‌ای که بین دولتین انعقاد یافت فتحعلی‌شاه حاجی میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی^(۲۰) را در ۲۲ ربیع‌الاول سال ۱۲۲۴ به‌عنوان ایلچی مخصوص روانه لندن نمود و موریه در این سفر با حاجی میرزا ابوالحسن‌خان همراه شد. حاجی میرزا ابوالحسن‌خان در جمادی‌الآخری ۱۲۲۵ به ایران برگشت و در این سفر سر‌گور اوزلی سفیر جدید انگلیس هم با او همراه بود. موریه به‌عنوان منشی سر‌گور اوزلی از لندن بار دیگر عازم طهران شد و هیئت مزبور در شوال ۱۲۲۶ پس از سفری دور و دراز از لندن به برزیل و از برزیل به هندوستان و ایران به طهران رسیدند. شرح این مسافرت را میرزا ابوالحسن‌خان در کتابی به نام «حیرت‌نامه سفرا» به رشته نگارش آورده و نسخه اصلی آن نزد آقای حسین سمیعان معاون کارپردازی مجلس شورای ملی هست و جناب آقای دکتر غنی از روی آن نسخه‌ای جهت خود نویسانده‌اند. یک نسخه دیگر هم از همین حیرت‌نامه در موزه بریتانیا در لندن باقی است.

بعد از انعقاد عهدنامه شوم گلستان در تاریخ ۲۹ شوال ۱۲۳۸ به وساطت سر‌گور اوزلی وزیر مختار انگلیس فتحعلی‌شاه سر‌گور اوزلی را که موقتاً به سفارت مخصوص آمده بود مرخص کرد و او در جمادی‌الاولی ۱۲۲۹ از طهران عازم انگلستان گردید و جیمز موریه تا رسیدن سفیر دیگری از لندن سمت کارداری انگلیس را در ایران یافت و مأمور شد که در انجمن تعیین سرحد جدید بین ایران و روسیه عضو باشد.

در مدتی که سر گور اوزلی در ایران اقامت داشت با اینکه درباریان فتحعلی‌شاه و عباس میرزا در مقابل تعدیات روسیه از او که نماینده رسمی دولت انگلیس بود برحسب وعده‌های سابق انتظار یاری و غمخواری داشتند اثری که از این جمله ندیدند سهل است برخلاف وزیر مختار مزبور به علت سازشی که در اروپا میان روس و انگلیس بر ضد ناپلئون شده بود تمام همّ خود را صرف آن کرد که از یک طرف جنگ بین ایران و روسیه را مطابق خواهش روس خاتمه بخشد و از طرف دیگر با ایران معاهده‌ای به نفع انگلیس ببندد. نیت اول را چنانکه گفتیم با عقد معاهده نحس گلستان به انجام رساند و برای انجام مقصود دوم هم طرح عهدنامه بسیار شومی را بین انگلستان و ایران به تصویب درباریان از همه جا بی خبر فتحعلی‌شاه رساند و خود به انگلیس برگشت.



از راست به چپ: دو مستخدم - حاجی میرزا آقاسی - رضاقلی‌خان هدایت
 لله‌باشی عباس میرزا دوم - همبازی عباس میرزا - عباس میرزا برادر کوچکتر
 ناصرالدین‌شاه - حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی - کیقباد میرزا عمّ
 محمدشاه - یکی از خواجه‌سرایان - صدرالدوله
 (نقل از کتاب سولتیکف)

در ایامی که موریه در سرحدات تازه ایران و روسیه به سر می‌برد خبر رسید که سفیر جدیدی از انگلیس برای رساندن طرح سرگور اوزلی در باب معاهده ایران و انگلیس به امضای فتحعلی‌شاه به طهران می‌آید. این سفیر جدید همان هنری الس است که از او سابقاً ذکر کردیم، الس و موریه در دوازدهم ذی‌الحجه ۱۲۲۹ معاهده بسیار نامبارکی در طی یازده ماده با ایران بستند و ایران که از یک‌جانب با عقد معاهده گلستان مطیع اراده روسیه شده بود از جانبی دیگر به وسیله این معاهده آلت دست دربار لندن قرار گرفت و در سیاست خارجی به کلی بر اثر این دو عهدنامه استقلال خود را از دست داد.

هنری الس در اول سال ۱۲۳۰ پس از بستن عهدنامه به لندن برگشت و جیمز موریه بار دیگر عهده‌دار نمایندگی انگلیس در ایران گردید تا اینکه در شوال ۱۲۳۰ ویلک^(۲۱) به جای او از لندن به ایران رسید و جیمز موریه در دوم ذی‌القعدة همین سال عازم مراجعت به انگلستان گردید و دیگر به ایران برنگشت و وفات جیمز موریه به سال ۱۲۶۵ هجری در انگلیس اتفاق افتاده.

*

به این ترتیب می‌بینیم که جیمز موریه در دو نوبت مجموعاً بالغ بر شش سال در ایران مانده، دفعه اول از ۲۸ ذی‌الحجه ۱۲۲۳ تا ۲۲ ربیع‌الاول ۱۲۲۴، بار دوم از جمادی‌الآخری ۱۲۲۵ تا ذی‌القعدة ۱۲۳۰ و سمت او یا منشی‌گری سفارت انگلیس بود یا در ایامی که سفیری از آن دولت در طهران اقامت نداشت در کارهای آن سفارت نیابت می‌کرد و در عقد عهدنامه گلستان و تعیین خطوط سرحدی تازه بین ایران و روسیه و امضای معاهده ایران و انگلیس مستقیماً دخیل بود.

۵- فرستادن هیئت دوم محصلین به انگلیس

در موقعی که جیمز موریه بعد از برگشتن هنری الس کاردار سفارت انگلیس در طهران بود عباس میرزا نایب‌السلطنه و وزیر او میرزا بزرگ قائم‌مقام تصمیم گرفتند که بار دیگر چند نفر را برای تحصیل علوم و صنایع به انگلیس بفرستند و ایشان را به همراهی داری (۲۲) از صاحب‌منصبان انگلیسی که در خدمت نایب‌السلطنه بود و عازم مراجعت به وطن خود بود روانه کنند. این داری که در ۱۲۲۶ به همراهی سرگور اوزلی و جیمز موریه به ایران آمده و در خدمت عباس میرزا درجه سرهنگی (کلنلی) و لقب خانی یافته بود در پیش ایرانیان به کلنل خان اشتهار داشت.

روز جمعه دهم جمادی‌الآخری ۱۲۳۰ کلنل داری با پنج تن از جوانان ایرانی از تبریز عازم انگلیس شد، اسامی این پنج تن از این قرار است:

۱. میرزا سیدجعفر پسر میرزا تقی وزیر تبریز (که پس از مراجعت به ایران مهندس‌باشی و میرزا جعفرخان مشیرالدوله لقب یافت و بعدها در عهد محمدشاه و ناصرالدین شاه به مقامات بلندی رسید) برای تحصیل مهندسی.

۲. میرزا محمد صالح شیرازی کازرونی ولد حاجی باقرخان برای تحصیل السنه و حکمت طبیعی و تاریخ، (این همان میرزا صالح است که نخستین روزنامه را در طهران دایر کرده و در شماره دوم و سوم یادگار از او صحبت کرده‌ایم).

۳. میرزا محمد جعفر برای آموختن طب و شیمی

۴. میرزا رضا سلطان توپخانه برای تکمیل توپخانه

۵. استاد محمدعلی چنخماق‌ساز شاگرد جبه‌خانه تبریز برای یادگرفتن

آهنگری و کلیدسازی و چنخماق‌سازی و غیره.

این هیئت پس از عبور از پطرزبورگ و دیدن حاجی میرزا ابوالحسن خان ایلچی که به عنوان سفارت فوق‌العاده به دربار روسیه آمده بود در روز چهارشنبه ۲۹ شوال ۱۲۳۰ قدم به خاک انگلیس گذاشتند.

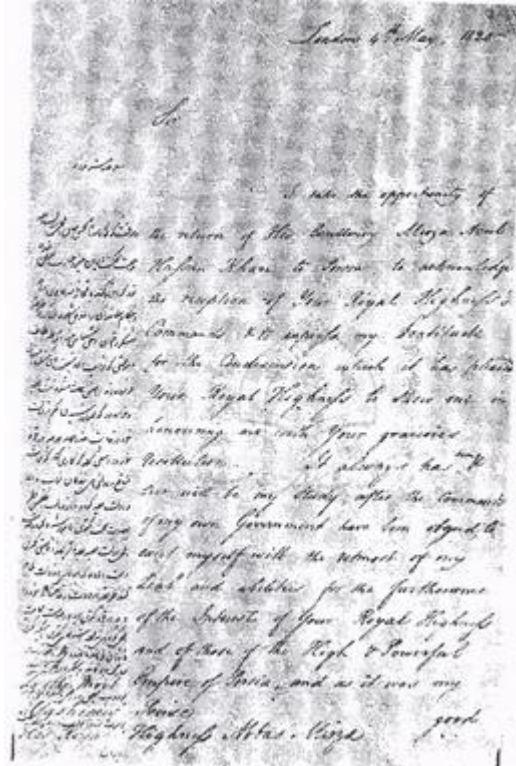
از روز ورود به انگلیس دوره محنت و نکبت این پنج تن جوان ایرانی که به شوقی تمام برای تحصیل به بلاد خارجه رهسپار شده بودند شروع می‌شود چه این جوانان بیچاره با اینکه عباس میرزا مخارج راه و خرج تحصیل یکساله ایشان را مطابق برآوردی که کلنل داری کرده بود یکجا به دست این شخص سپرده بود به علت طمع‌ورزی داری از یک طرف و تحریکات و بدنفسی جیمز موریه از طرف دیگر گرفتار روزگاری ناخوش شدند. خیال کلنل داری این بود که به عنوان سرپرست این عده هم از دولت ایران سالیانه حقوق گزاف بگیرد و هم از دولت انگلیس. موریه هم از آنجا که باطناً به تحصیل و تربیت جوانان ایرانی میل نداشت چه به وسیله ارسال مراسلات با انگلیس چه از راه اشتهارات کاذبه در تبریز کارشکنی می‌کرد از جمله به وزارت خارجه انگلستان نوشته بود که داری این عده جوانان ایرانی را فضولاً^۱ به انگلیس آورده و این مراتب را به برادر خود که در لندن در دفتر غربا کار می‌کرده نوشته بود حتی این دو تن یعنی موریه و داری که رفیق هم و در تولید مزاحمت برای محصلین ایرانی همدست یکدیگر بودند با اینکه میرزا بزرگ قائم‌مقام می‌خواست از تبریز توصیه این عده را به وزرای مختار سابق انگلیس در ایران مثل سر هر فرد جونس و سر جان ملکم و سر گور اوزلی بنویسد نگذاشتند و پس از ورود ایشان به لندن داری صریحاً ولی به دروغ به میرزا صالح شیرازی گفت که سر گور اوزلی را دیدم تا

شاید حمایتی درخصوص شما بکند فوراً گفت که نام حضرات ایرانی را مبر که مرا ناخوش می‌آید.

باری این پنج جوان پرشور ایرانی که آلت دست کلنل داری و موریه شده و در پیش اولیای دولت انگلیس هم به تحریک این دو تن مظنون به قلم رفته بودند مدتها بی‌تکلیف و حیران و در زحمت مخارج مادی زندگی ماندند ولی چون عشقی مفرط به تحصیل داشتند به هدایت حاجی بابای افشار (همان میرزا بابا حکیم‌باشی که احوال او گذشت) که پنج سال قبل از ایشان به انگلیس آمده بود و راهنمایی و مساعدت‌های سر جان ملکم و سر گور اوزلی و بعضی خیرخواهان دیگر انگلیسی به هر نحو می‌شد راهی به مدارس و کارخانه‌ها پیدا کردند و از تکمیل و تحصیل دقیقه‌ای خودداری ننمودند.

موقعی که حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی به سفارت دوم خود به لندن آمد (در جمادی‌الآخر ۱۲۳۴) از طرف عباس میرزا دستور داشت که محصلین ایرانی را به ایران برگرداند. محصلین به استثنای میرزا محمدجعفر طبیب که هنوز تحصیلش به اتمام نرسیده بود و اجازه یافت که یک سال دیگر بماند به همراهی حاجی میرزا بابا افشار که پنج سال پیشتر از ایشان آمده و کارهای خود را به انجام رسانده بود در دوم شوال ۱۲۳۴ از لندن عازم ایران شدند و در این برگشتن شش نفر بودند: میرزا سید جعفر مهندس - میرزا صالح شیرازی - میرزا رضا توپچی - میرزا حاجی بابا طبیب - استاد محمدعلی چخماق‌ساز - و یک خانم انگلیسی که به عقد استاد محمدعلی درآمده و قبول اسلام کرده بود. این عده به شرحی که سابقاً گفتیم در صفر یا ربیع‌الاول ۱۲۳۵ به تبریز رسیدند. کلیه مطالبی که در باب این هیئت دوم محصلین ایرانی در اینجا نوشته‌ایم خلاصه‌ای

است از سفرنامه بسیار شیرین میرزا صالح شیرازی که در همین فصل بدان اشاره کردیم و در مجلات سابق هم از آن چند فقره نقل کرده بودیم.



عکس کاغذی است که موریه در تاریخ ۴ مه ۱۸۲۰ از لندن به عباس میرزا نوشته و خلاصه ترجمه آن به فارسی در حاشیه نقل شده (عین کاغذ که دستخط موریه است در جزء مجموعه‌ای از مکاتب تاریخی در تصرف جناب آقای دکتر غنی است).

*be ready on all occasions to labour
 himself.*
*With the greatest devotedness
 and Respect,
 Your Royal Highness's
 Most devoted, and
 obedient humble
 Servant
 James Munier*

خطوط آخر مراسله موریه متضمن امضای او

پس از مراجعت این عده به تبریز حاجی میرزا بابا سمت حکیم‌باشی
 ولیعهد را یافت، میرزا سید جعفر مهندس‌باشی و میرزا صالح به عنوان مترجمی و
 مهندسی در دستگاه ولیعهد ماندند، استاد محمدعلی و میرزا رضا هم در
 کارخانه‌ها و نظام به تعلیم فنونی که آموخته بودند مأمور گردیدند.
 در منابع ایرانی تا آنجا که تفحص شد هیچ‌گونه اشاره‌ای وافی به این
 فرستادن محصل به انگلیس و اسامی کسانی که در آنجا تحصیل کرده‌اند نیست،
 فقط در کتاب مآثر سلطانیه تألیف عبدالرزاق بیک دنبلی به‌اجمال و ابهام ذکری از
 این عمل هست به این عبارات:

«در این سال (یعنی ۱۲۳۵) مهندسان و طبیبان و زیرکان و اهل تعلیم از آموختن و ریختن توپ و ساختن تفنگ و چخماق و اظهار تصنعات دیگر از آتش‌کاری و سوهان و صیقلی‌گری و ابزار و اظهار هنروری کامل گشته از لندن مراجعت نموده رو به درگاه آوردند. کسب علوم و اخذ فنون ایشان در نظر مبارک جلوه استحسان بخشید و هریک با فزونی انعام و موجب و احسان محسود همگان گشتند. اطبا و صنعتگران انگلیسی نیز قابلیت ایشان را پسندیدند و حضرت نایب‌السلطنه بعد از ورود ایشان به این حدود مقرر فرمودند که چند نفر از اطفال بزرگان درگاه به طریق تعلیم و تعلم و شاگردی و تلمذ نزد ایشان شتابند و به آموختن لغات و کسب صناعات پردازند.»

همین مؤلف در چند صفحه قبل می‌نویسد:

«و به این تصنعات قناعت نفرموده استادان از ایران به انگلیس فرستادند و مبالغی خطیر هر ساله در وجه موجب آن جماعت تعیین و بعد از چهار و پنج سال مراجعت کردند.»

۶- کتاب حاجی بابا

در سال ۱۸۲۴ میلادی مطابق سنه ۱۲۳۹ هجری یعنی قریب به ده سال پس از مراجعت آخری خود از ایران جیمز موریه کتابی به انگلیسی در لندن منتشر ساخت به نام «حوادث زندگانی حاجی بابا اصفهانی» و چهار سال بعد از این تاریخ جلد دیگری به شکل ذیل بر کتاب اولی خود تحت عنوان «حاجی بابا در انگلستان» انتشار داد.

این دو کتاب هر دو به شکل داستان است و ابداً جنبه تاریخی ندارد. جیمز موریه با تألیف این دو داستان که در حقیقت یک کتاب بیش نیست به خیال خود

خواسته است که آداب و اخلاق و طرز زندگانی اجتماعی و سیاسی و عقاید قومی و تعبیرات زبانی و تعارفات معموله مردم را به خوانندگان انگلیسی زبان بفهماند اما انصاف این است که مؤلف کتاب حاجی بابا به همان درجه که مهارت در انشاء تألیف خود به کار برده به همان درجه هم در تقریر معانی که تجسم آنها منظور او بوده است بی‌انصافی و غرض‌ورزی و بدنفسی به‌خرج داده است. یعنی همه‌جا لحن استهزاء و طعن و انتقادهای نیش‌دار و بزرگ کردن معایب و زشت قلمدادن آدابی که او آنها را زشت می‌پنداشته بر مزاج او غالب است به شکلی که اگر کسی قوم ایرانی را نشناخته و به احوال گذشته و فعلی آن آشنایی نداشته باشد با خواندن کتاب حاجی بابای موریه آن قوم را منحصرأ مردمی خرافی و پست و دروغگو و متملق و ظالم و از همه جهت دور از آداب انسانیت و آیین تمدن خواهد شناخت و منصف به هیچ فضیلت و معرفتی نخواهد دانست چنان که بدبختانه همین تأثیر نابجا را کتاب حاجی بابای موریه سالهای سال در ممالک انگلیسی‌زبان داشته و از این راه به نام و نشان ایران در خارج لطمه بزرگی زده و مانع آن شده است که انگلیسی‌زبانان دنیا چنان که شایسته بوده است به حقیقت حال و استعداد ذاتی و روحیه قوم ایرانی و ارزش واقعی آن پی ببرند. به همین نظر هم بعضی از سیاستمداران انگلیسی در معامله با ایران در طی این صدسال اخیر مرتکب خبطهای سیاسی چندی شده‌اند که به زیان ایشان نیز منتهی گردیده و پشیمانی بار آورده است.

این مسئله از بدیهیات است که هر قوم خواه وحشی و نیمه‌تمدن باشد خواه تمدن همراه با فضایل و محاسن یک مقدار نیز آداب و عادات قومی و روایات و قصص ملی دارد که زاده طبع و محیط جغرافیایی و گذشته تاریخی و

ادبی اوست و چون ملازم وجود آن قوم و از خصایص طبعی و متعلقات لاینفک آن محسوب می‌شود قابل انطباق بر ملل دیگر و درخور اقتباس و تقلید نیست بلکه بسیاری از آنها در نظر سایر اقوام غریب و عجیب و ناپسند و مضحک می‌نماید اما چون جمیع اقوام هر یک مبالغی از این قبیل مراسم و آداب و افسانه و روایت دارند نهایت درجه بی‌انصافی و کوتاه‌بینی است اگر کسی جمیع آداب و عادات قومی خود را مقبول و متحسن بشمارد و از آن کلیه ملل دیگر جهان را زشت و ناپسند پنداشته به استهزاء و طعن و لعن در آنها زبان بگشاید.

امروز هرکدام از ما با اینکه خود را بلند نظر و با انصاف به قلم می‌آوریم اگر بشنویم که قسمتی از مردم ولایت تبت در برخورد به یکدیگر به‌عنوان تعارف و سلام علیک بینی‌های خود را بر یکدیگر می‌مالند تعجب می‌کنیم و بی‌اختیار می‌گوییم که عجب عادت غریبی است در صورتی که شاید نزد همان مردم عادتتی که ما در برخورد به یکدیگر در دست دادن به هم داریم از جهت غرابت هیچ کمتر از بینی به هم مالیدن ایشان نباشد. چنانکه بعضی از ایرانیان هم که یک قرن و نیم قبل اول‌بار به اروپا رفته و عادت دست دادن را در میان اروپائیان دیده بودند دچار همین شگفتی شده و شرح آن را در سفرنامه‌های خود با کمال تعجب نوشته‌اند.

جیمز موریه در کتاب حاجی بابای خود گذشته از اینکه به هیچ‌یک از محاسن و فضایل قوم ایرانی اندک اشاره‌ای نکرده و به‌عمد از سر همه آنها گذشته است با یک نوع ریزه‌کاری‌هایی که همه حاکی از خبث طینت و غرض خاص اوست هرچا مجال یافته است این قبیل آداب و مراسم و عادات مردم ایران را با آب و تاب تمام شرح داده و به استهزاء آنها پرداخته است یعنی درباره

کسانی که بر او حق نعمت سروری و آشنایی و رفاقت داشته و گاهی هم از جسارت‌ها و بی‌ادبی‌ها و فحش‌های او در طی مصاحبت در آزار بوده و به روی خود نمی‌آورده‌اند به گستاخی و ناسپاسی پرداخته و به کنایاتی که ابلغ از تصریح است ایشان را در کتاب حاجی بابا تخطئه و مسخره کرده است از آن جمله است معامله‌ای که با میرزا حاجی بابای افشار کرده و نام او را شاید به این جهت که اسم حاجی بابا از جهت ترکیب لغتی به نظر او مضحک می‌آمده و یا به علت اخلاقی که موریه در کار محصلین ایرانی می‌کرده و ایشان از جمله حاجی بابای افشار از او مظنون بود، و بین ایشان صفائی وجود نداشته است بر روی کتاب خود گذاشته به همین وجه با حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی ایلچی ایران که موریه در خدمت او به انگلیس رفته بود و در رفتن و برگشتن از خوان نعمت و محبت و رفاقت او متنعم بوده تا آنجا که خود موریه در مقدمه سفرنامه اول خویش از او با احترام و سپاسگزاری یاد می‌کند و می‌گوید:

«از جانب من بسی ناسپاسگزاری است اگر در اینجا مراتب امتنانی را که مدیون همسفر خود میرزا ابوالحسن خان ایلچی سابق ایران هستم بیان نکنم چه او در باب بسیاری از موضوعاتی که مربوط به ایران بود اطلاعاتی بسیار به من داده و در تحصیل زبان فارسی با همان سیرهٔ محبوب و سعهٔ صدری که مخصوص اوست به من مساعدت کرده»^(۲۳).

با این حال تمام «کتاب حاجی بابا در انگلیس» شرح سخریه‌آمیز سفارت همین حاجی میرزا ابوالحسن خان است به انگلیس و در آن قسمت این مؤلف ناسپاس هرچه خواسته و توانسته است از سفیر ایران و حرکاتی که به او نسبت داده به استهزا یاد کرده و از ساختن و پرداختن هیچ عیب و نقصی در اعمال و

افعال او خودداری ننموده است و این بی‌انصافی و غرض‌ورزی موریه چیزی بوده است که در همان ایام هم در ایران انعکاس زشت یافته و مردم اینجا را آزرده و رنجیده‌خاطر ساخته بوده است. مرحوم هدایت در روضة‌الصفای ناصری در ذیل وقایع سال ۱۲۳۱ موقعی که از بازگشتن موریه از ایران صحبت می‌دارد می‌گوید:

«گویند مستر موریه دو کتاب تألیف کرده از نیک و بد سفارت خود هرچه دیده و شنیده در آن درج نموده از سفیر ایران یعنی حاجی میرزا ابوالحسن‌خان نکایت و حکایت بسیار برنگاشته است».

موریه در کاغذی که به تاریخ دسامبر ۱۹۲۳ (ربیع‌الثانی ۱۲۳۹) یعنی اندکی قبل از انتشار کتاب حاجی بابا از لندن به یکی از دوستان خود مقیم استانبول نوشته شرحی داستان مانند در باب اصل و منشأ و وجه تسمیه کتاب خود به سرگذشت حاجی بابا که خلاصه آن این است که موریه در حین مراجعت از ایران به انگلیس در سال ۱۲۳۰ در شهر توقات از بلاد ارمنستان عثمانی به یکی از عمال فتحعلی‌شاه که از مأموریتی از استانبول برمی‌گشته مصادف می‌شود و این شخص که میرزا حاجی بابا نام داشته به علت ناخوشی سختی در توقات مانده و بر اثر معالجات یک نفر ایتالیایی مدعی طبابت در شرف مرگ بوده است.

موریه پس از دقت او را می‌شناسد و به یاد می‌آورد که این میرزا حاجی بابا را وقتی که به سمت منشی‌گری نخستین وزیر مختار ایران در انگلستان می‌زیسته ملاقات کرده بوده است.

موریه او را معالجه می‌کند و میرزا حاجی بابا داستانی را که از سرگذشت زندگانی خود در طی مأموریت خویش در استانبول نوشته بوده به‌عنوان یادگار و

پاداش به موریه می‌دهد تا اگر آن را شایسته یافت در اروپا انتشار دهد موریه از این هدیه ممنون و مسرور می‌شود و همان را به انگلیسی ترجمه می‌کند. کتاب سرگذشت حاجی بابا به ادعای موریه ترجمه همان نسخه‌ای است که میرزا حاجی بابای مذکور به او داده است.

درست معلوم نیست که این ادعای موریه تا چه حد مقرون به صحت باشد. آنچه مسلم است اینکه این حاجی بابا اگر هم وجود تاریخی داشته بوده است غیر از میرزا حاجی بابای افشار طیب است که شرح او گذشت چه این شخص به تفصیلی که دیدیم در سال ۱۲۳۰ حین مراجعت موریه از ایران در انگلیس تحصیل می‌کرده و در ۱۲۳۵ به ایران برگشته است و پیش از سفر میرزا ابوالحسن خان هم به لندن نام چنین کسی نیست.

نام یک میرزا بابای دیگر در بعضی از سفرنامه‌های اوایل عهد محمدرشاه دیده می‌شود که میرزای هیأت نمایندگی انگلیس در ایران بوده و در اوایل رجب ۱۲۵۲ در راه بین زنجان و قزوین در سن پیری فوت کرده و او سالها بوده است که در خدمت نمایندگان انگلیس می‌زیسته^(۲۴). بعید نیست که اگر واقعاً حاجی بابای موریه اصلی تاریخی داشته بوده است تاحدی غرض او از حاجی بابا این میرزا بابای ثانی باشد.

اثر شوم انتشار کتاب حاجی بابا در دنیا و لطمه‌ای که از این راه به حسن شهرت قوم ایرانی زد باقی بود تا آنکه شاهکار بسیار مهم مرحوم ادوارد براون به نام «کتاب تاریخ ادبی ایران» به انگلیسی در دنیا منتشر شد و این کتاب که به سرعت در مغرب زمین به‌خصوص در ممالک انگلیسی‌زبان قبول عام یافت عظمت ایران قدیم و مقام جلیل گویندگان و دانشمندان این سرزمین را چنانکه

شایسته بود به خواص مردم دنیای جدید فهماند و نظر بسیاری از ایشان را نسبت به ایران و ایرانی برگرداند و به تدریج افسانه غرض‌آمیز و پندار باطلی را که انگلیسی‌زبانان بر اثر قرائت کتاب موریه نسبت به ایران در ذهن خود جا داده بودند از میان برد و به همه ثابت کرد که ایرانی نیز قومی بوده است که در ردیف یونانی و رومی به تشکیل تمدن‌هایی درخشان و دولت‌هایی عظیم توفیق یافته و از میان ایشان شعرا و فضایی برخاسته‌اند که از هیچ‌یک از شعرا و فضایی نواحی دیگر دنیا از جهت قدر و مرتبه و بلندی نظر و فکر کمتر نبوده‌اند.

خوشبختانه از مردم انگلیس کسانی که اهل انصاف بوده و ایرانیان را از نزدیک شناخته و مثل موریه با غرض سروکار نداشته‌اند آنچه را که لازمه حق و انصاف بوده است دیده و نوشته‌اند حتی یک عده از ایشان بر موریه نیز تاخته و بی‌انصافی او را مورد انتقاد قرار داده‌اند و ما در اینجا به عنوان نمونه به نقل یک فقره اکتفا می‌کنیم.

موریه در باب سرباز ایرانی چنین اظهار عقیده می‌کند:

«برای خمیره سربازی هیچ چیز از ایلات ایرانی نیست چه این مردم که از طفولیت به زندگانی چادرنشینی خو گرفته‌اند برای قبول هر سختی و تبدیلات جوی حاضرند و با غذایی قلیل و بی‌آنکه آه و ناله‌ای از ایشان برآید مسافاتی را طی می‌کنند که برای ما باور نکردنی است. در اتصاف به این صفات این سربازان شاید با سربازان سایر ملل عالم یکی باشند ولی از هنر اصلی یک سرباز که فن کشتن دشمن باشد بسیار بی‌نصیب‌اند. چون به طرز قدیم خود در جنگ‌آوری عادت کرده‌اند هر کس خود را نسبت به دیگری مستقل می‌پندارد و بزرگ‌ترین فکر او در جنگ بیش از آنکه به فکر کشتن دشمن باشد متوجه نجات جان خود است. این قوم از طرز جنگ کردن ما بوئی نبرده و نظر ایشان هم در باب مفهوم شجاعت با نظر ما به کلی تفاوت دارد.»

کلنل شیل که خود در عهد محمدشاه برای اصلاح نظام لشکری از هند به ایران آمده و مدت‌ها با سربازان ایرانی سروکار داشته در رد این بیان سفسطه‌آمیز موریه می‌گوید:

«به نظر من موریه در این بیان نیش‌دار خود نسبت به فن سلحشوری در ایران نهایت درجه بی‌انصافی را به خرج داده است چه هیچ طایفه جنگ‌آور غیرمنظمی نیست که بتواند - چه ایرانی باشد چه گرد چه عرب، افغان چه ترکمن چه ترک - با سپاه منظم برنی تاب مقاومت آرد. اگرچه نظام ایرانی و عثمانی تاکنون هیچ‌وقت با یکدیگر روبه‌رو نشده‌اند اما در جنگ اخیری که بین این دو قوم رخ داد سه یا چهار هزار سپاه منظم ایرانی در محل توپراق قلعه بین بایزید و ارزنة الروم سی یا چهل هزار ترک عثمانی را مغلوب و منهزم ساخت. سرباز ایرانی فعال و با نشاط و زورمند است و در تحمل خستگی و صبر بر گرسنگی و تشنگی و ناسازگاری هوا طاقتش فوق‌العاده است. بسیار باهوش است و چنین به نظر می‌رسد که برای زندگانی سربازی ساخته شده. با اینکه بر تن لباسی صحیح و در پا کفشی درست ندارد و هیچ‌وقت هم جیره و مواجب او به تمام به او نمی‌رسد باز روزی ۲۴ میل (هشت فرسنگ) راه می‌پیماید و اگر لازم شود تا چهل میل نیز روزانه می‌تواند راه برود. برخلاف سرباز عبوس بی‌جان عثمانی، سرباز ایرانی یک پارچه نشاط و شادی است».

در جایی دیگر همین کلنل شیل می‌نویسد:

«ایرانی را به علت هوش و سرعت انتقال و ممیزات اجتماعی غالباً فرانسوی مشرق‌زمین می‌خوانند. بر این صفات باید صفت سلحشوری را هم که از مختصات جنگ‌آوران نژاد گالیائی (نژاد قدیم فرانسویان) است افزود.

راست است که ایرانی هیچ‌وقت به‌دقت نظر عجیب یک سرباز انگلیسی نرسیده و شاید هم هرگز نرسد ولی سرباز ایرانی برای فهم و قبول هر نکته اصلی که تحصیل آنها در یک فوج پیاده لازم باشد به سهولت حاضر و مستعد و از این جهت از او کمال رضامندی حاصل است.»^(۲۵)

مقصود ما از تطویل کلام در باب کتاب حاجی بابای موریه بیشتر این بود که تا حدی سابقه زندگانی مؤلف و علت تسمیه کتاب و نظرهای خاص و مراتب غرض و مرض او نسبت به ایران و تأثیرات شوم کتاب وی بر خوانندگان به‌خوبی روشن شود تا کسانی که اصل یا ترجمه فارسی حاجی بابا را خوانده و شاید تا اندازه‌ای مفتون هنرنمایی و روانی انشاء آن شده‌اند از حقیقت مطلب غافل نمانند و چشم‌بسته نوشته‌های زهرآگین و مغرضانه او را به عین قبول نپذیرند.

یادداشت‌ها

۱. Sir Harford Jones
۲. یعنی چهارم ربیع‌الثانی ۱۲۲۸
۳. مطابق ۲۲ جمادی‌الاولی ۱۲۲۹
۴. Southerland
۵. ظاهراً این فقره صحیح نباشد زیرا که بسیار بعید است که عباس میرزا و اطرافیان او کسانی را برای تحصیل به خارج فرستاده باشند که نوشتن و خواندن فارسی را نیز نمی‌دانستند.
۶. نقل از مکتوبی که جناب آقای تقی‌زاده از لندن به تاریخ ۱۲ تیر ۱۳۱۷ شمسی به آقای رضای تابش نوشته‌اند سواد این مکاتیب نزد جناب آقای دکتر غنی است که نگارنده در همانجا استفاده کرده.
۷. Georges Cuvier
۸. W. Buckland
۹. به نقل از مکتوب اول آقای تقی‌زاده به آقای تابش به تاریخ ۴ تیرماه ۱۳۰۷ شمسی
۱۰. Dr. Cormick
۱۱. رجوع کنید به مجله یادگار شماره ۳ ص ۳۲.
۱۲. تاریخ نو تألیف جهانگیر میرزا (خطی) در وقایع سال ۱۲۴۹ و روضه (آقای ناصری در وقایع سال ۱۲۴۸ و ۱۲۴۹ و نسخ التواریخ در وقایع سال ۱۲۴۸ و منتظم ناصری ج ۳ ص ۱۵۵.
۱۳. از اسناد کتابخانه سلطنتی
۱۴. Stuart
۱۵. Mr Henry Fllis
۱۶. Stuart, Journev etc. p. 169
۱۷. Stuart, Journey etc. p.227
۱۸. Solytyko fi. Voyage en Perse pp 102.122-124
۱۹. James Justintien Morier
۲۰. میرزا ابوالحسن خان که به سال ۱۱۹۰ در شیراز تولد یافته. پسر دوم میرزا محمدعلی یکی از منشیان دستگاه نادرشاه بوده، این پادشاه سخت‌کش بی‌رحم همان روزی که شب آن به قتل رسید دستور داده بود که فردا میرزا محمدعلی را زنده بسوزانند چون نادر به قتل رسید میرزا محمدعلی هم از سوختن رهایی یافت و در عهد کریمخان نیز در خدمت او می‌زیست تا اینکه در اواخر کار این پادشاه مرد. خواهر حاجی ابراهیم کلانتر شیراز در عقد میرزا محمدعلی بود و میرزا ابوالحسن خان پسر همین خواهر کلانتر است بعدها حاجی ابراهیم دختر خود را هم به زوجیت به خواهرزاده خویش یعنی میرزا ابوالحسن خان داد. زن حاجی ابراهیم دو خواهر داشت یکی به عقد محمدتقی میرزا حسام‌السلطنه (۱۲۶۵-۱۲۰۶) پسر فتحعلی‌شاه درآمد، دیگری به عقد حاج محمدحسین خان امین‌الدوله صدر اصفهانی که در ۱۲۳۴ به صدارت فتحعلی‌شاه رسیده و تا ۱۲۳۹

که سال فوت اوست در این مقام بود. بنابراین حسام السلطنه و صدر اصفهانی هر دو خاله‌های زوجه میرزا ابوالحسن خان را در ازدواج داشتند. در سال ۱۲۱۵ که فتحعلی‌شاه حاجی ابراهیم را از صدارت به زندان انداخت و بستگان او همه با اسیر با مفتول و یا کور و فراری و متواری شدند میرزا ابوالحسن خان هم که حکومت شوشتر را داشت باسری به طهران آورده شد و با اینکه شاه می‌خواست او را بکشد به وساطت بعضی از درباریان او را بخشود ولی میرزا ابوالحسن خان که هنوز بر جان خود می‌لرزید و شاه او را به اقامت در شیراز مجبور کرده بود. به شوشتر و بصره گریخت و از آنجا به مکه رفت و پس از ادای مراسم حج به بصره برگشت و از آنجا به هند رفت مدتی در کلکته و حیدرآباد و بونه و مرشد آباد و بمبئی روزگار می‌گذاشت تا اینکه در بمبئی فرمانی از شاه دایر به مراجعت او به طهران رسید میرزا ابوالحسن خان هم اطاعت کرد و پس از مراجعت در کنف حمایت صدر اصفهانی قرار یافت، سفارت او نیز به وساطت صدر بود.

۲۱. Willock

۲۲. Major D'Arcy که بعدها Colonel D'Arcy Todd شد.

۲۳. J. Morier, A Journey through, Persia etc p. VIII.

۲۴. Stuart, Journey etc. pp. 125, 132, 150, 157.

۲۵. رجوع کنید به یادداشت‌های کلنل شیل در آخر کتاب خانمش به نام Glimpses of life etc صفحات

۳۸۱ و ۳۸۳ و کتاب Persia تألیف Arnold Wilson صفحات ۳۲۵-۳۲۰.